

بررسی عناصر تطبیقی نمایشنامه رومئو و ژولیت شکسپیر با لیلی و مجنون نظامی

مهدی امیری^۱

مربی، عضو هیات علمی دانشکده هنر دانشگاه زابل

(art.amiri@uoz.ac.ir)

چکیده

شکسپیر و نظامی دو شاعر افسانه سرای بسیار حساس و خوش سخن اند که نماینده تمدن شرق و غرب می باشند. ولی قبل از هر انتسابی هر دو به خاندان عظیم انسانیت منسوبند. هر دو دارای یک گونه حواس ظاهر و باطن می باشند، در همان حال از دو تمدن بزرگ بشری حکایت می کنند. مقاله مورد نظر در کلام این دو گوینده ی آسیایی و اروپایی به خوبی دلیل بر این دارد که نوع انسان در این عاطفه شریف وحدت کامل و اشتراک مطلق دارد و اگر از اغراض نژادی و تعصبات ملی که از منافع خسیسه ی مادی یا هواهای ناپسند نفسانی ناشی می شود پاک و میرا می گردد، در انجام و آغاز شریک بوده و خواهند بود. این مقاله توصیفی تحلیلی می باشد و سعی شده است در موارد اشتراک این دو داستان سخن گفته و هم مواقع اختلاف آن را نشان دهد تا در اولی معلوم گردد که آدمیزاد در اصل و مبدا یک خلقت طبیعت و یک نوع احساس دارد و انتها و سرانجام او نیز یکی است و در ثانی مشاهده می شود که قریحه شرقی و غربی در رقت معانی و سبک و بیان وقایع و اختراع حکایت با یکدیگر تا چه اندازه مخالف و موافق هستند.

کلمات کلیدی: رومئو و ژولیت، لیلی و مجنون، نظامی، شکسپیر، عناصر تطبیقی.

۱-مقدمه

حکایت رومئو و ژولیت در آداب ممالک اقصای غرب به همان اندازه شهرت و مکانت دارد که داستان لیلی و مجنون در ادبیات شرق نزدیک. هر دو افسانه عشقی و غم انگیزند، که در آن عاشقی دلداده و محبتی خالص و سوزان به معشوقه خوبرو دلباخته، و پس از یک رشته حوادث پر اندوه عاشق و معشوق به نا کامی جان می سپارند. اگر در نزد ملل غرب از انگلستان گرفته تا ایتالیا همه جا اسم رومئو رمز محرومی و ناکامی است، در نزد ملل شرق از غرب گرفته تا اجم نام مجنون اشاره به حرمان و ناامیدی می کند و اگر آن اقوام، ژولیت را به پاکدامنی و وفاداری می ستایند در خاور نزدیک نیز لیلی به عفاف و محبت صادق ستوده اند.

در طول مدت چند سال لطائف ذوق شعرهای صاحب قریحه به نام این دو عاشق و معشوق، آتش طبع خو در بر افروخته و به هر فکر لطیف و نکته ی دقیق که در خاطر آنها خطور کرده از زبان مجنون یا از قول رومئو کسوت و الفاظ پوشانده اند تا در عالم وجود بشری از عشق و عاشقی نامی باقیست این دو داستان برای نمایش مظاهر آن زیباترین بیان و جامع ترین توصیف می باشد. مقایسه این داستان برای صاحبان ذوق دقیق مطالعه آن بس شیرین و گواراست، از یک سو وحدت افکار انسان و توافقی طبایع و احساسات آدمیان را از هر نژاد و جنس که باشد نشان می دهد و از یک سو اختلافی که مابین ذوق غربی و قریحه ی شرقی در جزئیات و دقایق احساس موجود است جلوه گر می سازد.

۲- شباهت‌ها

آغاز حکایت رومئو ژولیت در مجلس مهمانی و ضیافتی است که در خانه معشوقه بر پا بوده است و در آنجا عاشقی یعنی رومئو با ژولیت بر خورد می‌کند و دلبسته و مفتون می‌شود و این با اصل عربی داستان قیس عامری و لیلی شباهت کامل دارد بنابراین روایت آن دو عاشق و معشوق نیز یکدیگر را در مهمانی می‌بینند با این تفاوت که مجلس ضیافت لردکاپولد در قصر زیبا و عمارتی عالی است ولی مهمانی لیلی دختر مهدی ابن سعد عامری در کنار بادیه است. قیس جوانی خوبرو و ظریف و خوش سخن بوده که از آنجا می‌گذشته و چون دختران را دیده فرود آید و با آنان به سخن گفتن و شعر خواندن مشغول می‌گردد و سپس شتر خود را برای آنان قربانی می‌کند.

جالب آن که در آن مجلس ضیافت به همان گونه رومئو با تیبال که پسر عمو ژولیت است روبرو می‌شود و کار آنان به جدال و خونریزی می‌انجامد، قیس بن ملوح را نیز جوانی به نام ((منازل)) از بنی اعمام لیلی به رقابت بر می‌خیزد و با او کشمکش می‌پردازد و نیز هر دو حکایت به مرگ عاشق و معشوق به پایان می‌رسد که به ناکامی و محرومی دچار مرگ و هلاک می‌شوند ولی تصویری که دو شاهد از منظره هلاکت عاشق و معشوق تصور نموده اند مختلف است.

نظامی مجنون را در پای قبر لیلی نشان می‌دهد که قبر معشوقه را در آغوش گرفته و با حال بی‌قرار و جسمس نزار و دیده اشکبار، خیلی از وحشیان صحرا ددان بیابان گرداگرد آن را گرفته اند و بدین منوال جان می‌سپارند. ولی شکسپیر رومئو را با لباس سوار کاری و شمشیر آخته به تصویر می‌کشد که به پای جسد معشوقه افتاده و جان سپرده است و اطراف او جمعی کسیر از پدران و مادران و خویشان و سلطان و روسای شهر گرد آمده و بر آن منظره غم‌انگیز اشک حسرت از دیده می‌ریزند. اگر حکایت نظامی سوزناک تر است ولی داستان شکسپیر به طبیعت نزدیکتر و از مبالغه و اغراق دور تر است. شکایت مجنون به تربت لیلی مانند سخنان رومئو در دخمه ژولیت هر دو از غم‌انگیز ترین اشعاری است که ذوق لطیف بشری طراوت کرده است.

نظامی در حال مجنون می‌گوید:

بر مشهد او که موج خون بود	آن سوخته دل می‌پرس چون بود
در شوشه تربتش که صد رنج	پیچید چنانکه مار بر گنج
بسکه سرشک لاله گون ریخت	لاله ز گیاه گورش انگیخت

پس از یک رشته راز و نیاز در لحظه آخر دست به آسمان بلند و مناجات می‌کند و در جان سپاری می‌گوید:

ای خالق هر چه آفریده است	سوگند به هر چه برگزیده است
کز محنت خویش و رهانم	در حضرت یار خود رسانم
چون تربت دوست در بر آورد	ای دوست بگفت و جان بر آورد

ولی مخاطب رومئو در دم واپسین زمان و مکان و اندام محبوب اوست و از آن پس آخرین بوسه را از روی یار ربوده و سم جان‌گذار را می‌نوشد و می‌میرد.

در آنجا می‌گوید:

۲-۱- پرده پنجم - صحنه سوم

در همینجا با کرمهایی که مونس تو هستند میمانم
و آنرا آرامگاه ابدی خود قرار می‌دهم
و یوغ ستارگان مشنوم را از این بدن
که از دنیا بیزار شده بر می‌دارم.
ای چشمان من از آخرین نگاه خود بهره ببرید.

ای بازوان آخرین وداع را به جا آرید.
ای لبان که دروازه های تنفس هستید
با بوسه های پاکمهر خود را به سودای بی موعدی بگذارید
که همه چیز را به مرگ می سپارد
بیا ای رهبر تلخ! بیا ای راهنمای نامطبوع!
ای ناخدای مایوس! اکنون قایق خود را
که از دریا بیزار و بیمار شده بر روی صخره ها در هم شکن
اینرا به سلامتی عشق خود می نوشتم

در میان این آغاز و انجام، هر دو شاعر حوادثی شگفت و غم انگیز که هر یک از آنها تابلوئی زیبا از مناظر دلفریب عشق است رسم کرده اند که در خلال آنها نفوذ نیروی محبت و آزارها که دست ستمکار عشق بر آن دو شیفته خاطر سودا زده وارد می سازد. بهترین وجه آشکار است و عجیب آن است که بسیاری از جزئیات و حوادث روح هردو نقاش یک نقش را به نوک قلم آورده است. در آن هنگام رومئو و مجنون از محبوب دور و در آتش فراق می سوزند هر دو عاشق پس از بیدار ماندن شبی دراز و هزاران رازو نیاز به خواب می روند و رویایی می بینند و چون بیدار می شوند در تعبیر خواب تفکر می کنند که ناگهان پیکی می رسد و برای آنان خبری می آورد.

نظامی می گوید:

چون یک به یک این سخن فرو گفت
در خواب چنان نمود بختش
مرغی بپریدی از سر شاخ
گوهر زدهن فرو فشاندی
بیننده ز خواب چون در آمد
چون صبح ز روی تازه رویی
زان خواب مزاج بر گرفته
در عشق که وصل تنگ یابست

در گفتن این سخن فرو خفت
کز خاک بر اوج شد درختش
رفتی بر او بطبع بگستاخ
بر تارک تار او نشانندی
صبح از افق فلک بر آمد
می کرد نشاط مهر جویی
زان مرغ چو مرغ بر گرفته
شادی به خیال یا خواہست

شکسپیر می گوید:

۲-۲ پرده پنجم - صحنه اول

رومئو: اگر بتوان حقیقت امید بخش خواب را باور کرد رویا های من از مژده های مسرت بخشی خبر می دهند.
سینه من که مللو از شادی است به تخت خود می نشیند
و مرا با افکار شادی انگیز از زمین بلند می کند.
خواب دیدم همسرم آمد و مرا مرده یافت
رویای عجیبی است که به آدم مرده فرصت تفکر بدهد!
ولی او با بوسه های خود بر لبان من زندگی تازه ایی دمید
و از نو جان گرفتم و امپراتور شدم.
آه! وقتی سایه های عشق انقدر طرب انگیز باشد
به دست آوردن خود عشق چه هنگامه ای به پا می کند؟

نظامی از سلطان طمان که به قتل مجنون امر می گوید و در منابع عربی نیز اشاره شده است که خلیفه وقت خون قیس را هدر می کند. شکسپیر هم رومئو را به امر سلطان شهر و رونا محکوم به تبعید می کند. و به نظر هر دو شاعر مانع عشق این دو

جوان سودازه حکومت زمان بوده اند که هر دو عاشق را به دوری از معشوقه امر نموده اند با این تفاوت که در یکی جرم عاشق همانا عشق اوست که باعث رسوایی قبیله معشوق گشته است و دیگری گناه وی خونریزی و مقاتله در پی حفظ شرف و نام و ننگ و کین توزی از خاندان معشوق بوده است.

مخالفت و معاندت پدر لیلی مانند عناد و خصومت پدر ژولیت، مانع از آن است که عاشقان آزادانه بتوانند معشوقه ی خود را دیدار کنند، نه یارای دوری می روند و از دور به نگاهی و پیامی دلشاد می شوند.

۲-۳ پرده دوم - صحنه دوم

رومئو: چه تلالویی از آن پنجره هویدا می شود.
آنجا مشرق است ژولیت چون خورشید جلوه می کند.

۲-۴ پرده سوم - صحنه پنجم

ژولیت: شوهر من در روی زمین و عهد و ایمان در آسمان چگونه آن ایمان می تواند دوباره به سوی زمین بر گردد مگر اینکه شوهر من با ترک زمین دوباره آنرا از آسمانها به من بر گرداند.
افسوس یا افسوس مرا تسلی بده. مرا راهنمایی کن
چرا اسمان باید این نیرنگ را روی موجود سستی چون آزمایش کند.
سرگذشت دیدار رومئو با ژولیت در باغ خانواده کاپولت و مکالمه آن دذ بالکن و ایوان از مناظر معروف آن حکایت است که در داستانها مثل شده و آن را به صورتهای گوناگون در معرض نمایش می گذارند. همچنین آمد و شد و نهانی قیس عامری به قبیله لیلی هم در منابع عربی مسطور است و نظامی هم به نظم در آورده. نظامی در این باب می گوید:

پنهان رفتیبکوی جانان	هر شب ز فراق بیت خوانان
باز آمدنش دراز گشتی	در بوسه زدی و باز گشتی
باز آمدنش بسال بودی	رفتنش به از شمال بودی
چون آمد خار در گذر داشت	در وقت شدن هزار برداشت

و در جای دیگر می گوید:

یاری در سه داشت دل رمیده
با او آن دو سه یار هر سحر گاه

و در جای دیگر :

با آن دو سه یار ناز بر تاب	مجنون رمیده دل چو سیماب
لبیک طنان و بیت گویان	آمد به دیار یار پویان
پیراهن صابری دریده	می شد سوی یار دل رمیده
می دوخت درید دامن دل	می گشت بگرد خرمن دل
می زد بسرو بروی بر دست	می رفت نوان چو مردم مست
بر خرگه یار مست بگذشت	چون کار دلش زدست بگذشت
بر خرگه یار مست بگذشت	بر رسم عرب نشسته آن ماه
وین دید در آن و نوحه تی کرد	آن دید در این و حسرتی خورد

پدران دخترها بعد از مرگ فرزندان در هر دو حکایت از کردار خود پشیمان می شوند و به قساوت خود در جدایی آن دو عاشق و معشوق اشک ندامت می ریزند.

نظامی می گوید:

خویشان و گزیدگان و پاکان
رفتند و در او نظاره کردند
وان کالبد گهر فشانده
جمع آمده جمله درد ناکان
تن خسته پاره کردند
همچون صدف سیاه مانده

و در اخبار قیس عامری حکایتی است که چون مجنون را در بیابان مرده یافتند پیکر او را قبيله آوردند و بر جنازه ی او جده و سعد حریش یعنی خویشان او و خانواده ی لیلی حاضر گشتند. پدر لیلی نیز و پشیمانی شدید اظهار نمود و می گفت که سر انجام کار را نمیدانست، هر آینه عار را بر خود روا می داشت و مانع وصال آن دو شیفته دل نمی شد. و چون جسد مجنون را خواستند بشویند نامه ای از او یافتند که در آن این اشعار نوشته بود:

ال ایها الشیخ الذی ما بنا یرضی
شیف ولا هنئت من عیشک الخفضا
شقیث کما اشقیتینی و ترکشی
اهیم مع الملاک لا المعم الفمضا
کان فوادى فى مخالیب طائر
اذ ذکرت لیلی شد به قبضا
کان مخاج الارض حلقه خاتم
علی مختز داد طولوا و لا عرضا

و این واقعه شباهت بسیار دارد با ندامت پدر ژولیت و نامه ای که از رومئو بجای مانده بود.

۲-۵- پرده پنجم - صحنه سوم

شاهزاده: این نامه سخنان راهب را تایید می کند

و شرح معاشقه و خبر مرگ او را ذکر می کند

در اینجا نوشته است که زهر را از عطار فقیری خرید

و با آن خود را بدین مقبره رساند که

در انجا بمیرد و به جولیت بپیوندد.

نظامی ما بین لیلی و مجنون رسولی ایجاد کرده و انرا از اصل روایات عربی گرفته است. این رسول، نامه و پیغام از عاشق به معشوق می برد و ابیات جانسوز آن را به این می رساند و از دیدار او همواره مجنون شاد می شد. صاحب اغانی نیز به این پیغامبر و واسطه ذات البین اشاره می کند و از اشعاری که مجنون به لیلی فرستاده این ابیات را ذکر می کند:

الله یعلم ان النفس هالکه
بالیاس منک ولکنی اغنیها
منیک النفس حتی قد اضر بها
واستیقنت خلفا مها امینها
و ساعه منک المو هاوان قصرت
اشهی الی الدنیا و ما فیها

لیلی در جواب دو بیت، گفته ی او را به صبر و شکیبایی اندرز می دهد:

نفسی فداوک لو نفسی ملک اذا
ما کان غیرک یجزیها و یرفیها
صبرا علی ما قضاہ الله فیک علی
مراره فی اصطباری عنک اخفیها

نظامی تبادل نامه های عشقانه و چکامه های پر سوز آن دو را به این ابیات وصف می کنند:

لیلی که خیانت ملاحظتی داشت
در نظم سخن فضا حتی داشت
نا سفته دری و درهی سفت
چون خود همه بیت بکر می گفت
بیتی که زحسب حال مجنون
خواندن بمثل چو در مکنون
آنرا دگری جواب گفتی
آتش بشینیدی آب گفتی
بر راهگذر فکندی از بام
دادی زسمن به سرو پیغام
بردی و بدان غریب دادی
کز وی سخن غریب آن نشانه
زینگونه میان دو دلبنده
می رفت پیام گونه ی چند

و آنجا که نظامی از زبان این قاصد شرح حال را به مجنون می گوید این ابیات نغز و پر شور را می سازد:

تیرش صفت کمان گرفته	جزعش ز گهر نشان گرفته
بر گل ز مزه گلاب می ریخت	مهتاب بر آفتاب می ریخت
بگشاد شکر به زهر خنده	کی بر جگرم نمک فکنده
لیلی بودم و لیک اکنون	مجنون ترم از هزار باره

رسولی که شکسپیر بین دو دل داده ی داستان خود را بر آورده است دایه ی ژولیت است که چون بی تابی و نا شکیبایی رو مئو را در فراق ژولیت می بیند می گوید:

۲-۶- صحنه سوم - پرده سوم

پرستار: آه، او هم به وضع خانم من دچار شده است. درست وضع اوست

ای همدردی نکبت بار! ای وضع ناهنجار!

او هم همدردی نکبت بار! ای وضع ناهنجار!

او هم همینطور بر زمین افتاده و می گرید و ناله می کند

ناله می کند و می گرید.

بزرگترین حادثه که در دو داستان مشترک است و در آن هر دو شاعر احساسات و عواطف عدیده انسانی را از رشک و غیرت و حزن و بینایی و عفاف و حیا و شجاعت نشان می ده، همانا داستان عروسی دختری است با شخص دیگر بر حسب امر پدر که در هر دو حکایت پدر ژولیت و پدر لیلی بخاطر حفظ عرض شرف و آسایش روح فرزند عزیز، برای او شوئی بلند قدر و عالی مرتبه می گزینند و او را به دامادی خود اختیار می کنند و بساز عیش و عروی می گسترند ولی هر دو دختر از این ازدواج قلبا تنفر دارند و گریزانند و در پی چاره ای بر می آیند. لیلی که در قید نکاح مجنون نبوده است. به ناچار امر پدر را اطاعت مباد و به طاهر به خانه شوهر می رود ولی به او تسلیم نمی شود و با عاشق دل داده خود بی وفایی نمی نماید. لیکن ژولیت که با رومئو ازدواج نموده قصد خودکشی می کند و با خوردن داروی بیهوشی و فرار مصمم می شود و عاقبت کارش به هلاکت می کشد.

ژولیت دختری است مغربی که در نهادش ملکه اطاعت کورکورانه وجود ندارد بر خلاف میل پدر طغیا لیلی دوشیزه ی است مشرقی که سر از امر وی خود نمی پیچد و به ازدواج تسلیم نمی شود و عاقبت از شدت حزن و اندوه می میرد و از مردن آن دو ماهرو سرانجام عاشقانه دلسوخته نیز به مرگ و نیستی می کشد و حکایت به غصه و اندوه بسیار به پایان می آید. در منابع عربی در داستان ازدواج لیلی با مردی از بنی ثقیف به مجنون ابیاتی لطیف نسبت داده اند، از آن جمله صاحب اغانی نقل می کند که چون قیس خبر ازدواج محبوبه را شنید گفت:

الاتک لیلی العامریه اصحب	تقطع الا من ثقیف حبالها
فقد حبیوها محبس البدن وابتغی	بها الحال اقوام الا قل مالها

خطاب به خانه لیلی کرده می گوید:

الا ایها الذی لا ازوره و هجرانه منی الیه ذنوب

هجرنک مشتاقا و زرتک خائفنا و فی علیک الدهر منک رقیب

و در دیوان منسوب به قیس بن ملوح است که چون لیلی را خطبه کردند این ابیات را بسروند:

حبیب نای الزمان بقریه فصیرنی فردا بغیر حبیب

فلی قلب محزون و عقل موله و وحشه مهجور و ذل غریب

فیا عقب الايام هل فيك مطمع

لرد حبيب اولدفع كروب؟

نظامی در این داستان می گوید:

آمد پدر عروس در کار	آراست به گنج کوی و بازار
داماد دگر گروه را خواند	بر پیشگه نشاط بنشاند
آئین سرود و شادکامی	بر ساخت به غایت تما می
و آن تنگ دهان تنگ روزی	چون عود و شکر بعطر سوزی

و آنگاه سخن آن آمدن نهانی لیلی رانده و گوید:

لعل آتش و جزعش آب می داد	پالوده که پخته بود شد خام
نزدیک دهن شکسته شد جام	پالوده که پخته بود شد خام
جان داروی طبع سازگار بست	مردن سبب خلافاکاریست
لیلی که مفرح روان بود	در مختلفی هلاک جان بود

و چون شکسپیر جزع و بی تابی ژولیت را در این واقع وصف می کند از زبان او می گوید

۲-۷ صحنه پنجم - پرده سوم

ژولیت: شوهر من در روی زمین و عهد و ایمان من در آسمان است
چگونه ان ایمان می تواند دوباره به سوی زمین بر گردد
مگر اینکه شوهر من با ترک زمین دوباره آن را از آسمان به من برگرداند
افسوس! افسوس، مرا تسلیم بده. مرا راهنمایی کن
چرا آسمان باید این نیرنگ را روی موجود سستی چون من آزمایش کند

در طرز کلام و تعبیر بیان این دو داستان شرقی و غربی اختلاف به همان درجه است که ما بین زبان فارسی و انگلیسی است. علاوه بر آنکه سبک و روش تالیف در داستان انگلیسی به طرز مکالمه و دیالوگ و برای نمایش در صحنه است و در حکایت فارسی به روش نقل وقایع و داستانسرای است. در ترکیب جمله ها و تشکیل عبارات نیز تضادی مشخص دارند، ولی بعضی معانی و تعبیرات واحده در هر دو منظوم موجود است که وحدت فکر و توافق احساس گویندگان را می نماید، برای نمونه یکی دو قطعه از کلام هر دو شاعر انتخاب و نقل می شود.

نظامی و شکسپیر هر دو طبیعت را مورد توجه قرار داده اند و در طی سخن به مناسبتی از مظاهر زیبای عالم وجود وصفی کرده اند. نظامی هر جا که در داستان خود سرگذشت مستقلی را شرح می دهد و موقع را مناسب دانسته ابتدای کلام در وصف طلوع یا غروب آفتاب، یا بهار، یا خزان یا شب یا روز، بیتی چند لطیف که طراز و زینت شعر دفتر فارسی است می سراید. شکسپیر در ضمن حکایت هر جا که شب عاشقان به صبح رسید، سخنی از صبح گفته و هر جا که عاشق در پناه ظلمت شب به بوستان معشوق شتافته اشاره ای از شب نموده است.

شاعر در این قطعه از خورشید استعاره و تشبیهی به یوسف و شکل ترنجی نموده است و این هر دو از اخبار و آثار شرقی

است:

هر روز که صبح بر دمیدی	یوسف رخ مشرقی رسیدی
کردی فلک ترنج پیکر	ریحانی او ترنجی از زر
لیلی زسر ترنج بازی	کردی زنج ترنج سازی
زان تازه ترنج نو رسیده	نظاره ترنج کف بریده

در قطعه دیگر افق را چونلیلی به خوبروئی تشبیه کرده که خلخال آفتاب را بر گوش نهاده و از آتش شنگرفی و سیماب ستاره ها را می سوزد. در این هر دو استعاره از آداب شرقی به چگونگی جامه پوشیدن و همچنین شیوه رنگ آمیزی و صنعت نقاشی چنانکه در ممالک شرقی معمول است اشاره کرده است:

روزی که هوای پرنیان پوش	خلخال فلک نهاد بر گوش
سیماب ستاره ها در آن صرف	شد ز آتش آفتاب شنگرف
مجنون رمیده دی چو سیماب	با آن دو سه یار ناز بر تاب

در قطعه دیگر صبح را به پادشاه عالمگیری تشبیه کرده است که از ملک چین (روز) به دیار حبش (شب) لشکر می کشد و آئنه ی چینی یعنی آفتاب از سرزمین چین یعنی از مشرق بر می آید و مجنون در آئینه ضمیر که از فرط سودا و غم زنگ خورده و به خیالبازی می پردازد و اینگونه استعاره و تشبیه نیز از مختصات آداب شرقی است:

چون صبح بفال نیک روزی	برزد علم جهان فروزی
ابروی حبش به چین در آمد	کائینه ی چین بر آمد
آن آئینه خیال در چنگ	چون آئینه بود لیک در زنگ

شکسپیر در وصف صبح آفتاب را مانند ژولیت به محبوبه ی خوبروئی تشبیه می نماید که از دریچه زرین خاور به غمزده مشغول است:

۲-۸- صحنه ۲- پرده ۲

رومئو: چه درخششی از آن پنجره هویدا می شود
آنجا مشرق است و ژولیت چون خورشید جلوه می کند
و خداوند آفتاب (بر حسب متیولوژی یونانیان) سوار بر گردونه ی زرین در میدان افق می تازد و طلعت شب مانند مستی خمار آلود از پیش او می گریزد و این کنایه و مجاز هم از آداب قدیم (کلاسیک) اخذ شده است:
لارنس: سپیده دم با چشمان خاکستری خود به شب عبوس تبسم می کند.
با اشعه خود ابرهای مشرق را از هم می درد و تیرگی و تاریکی مخطط مانند یک مست کجروی می کند.
و خود را از شاهراه روز و چرخهای آتشین خورشید دور می سازد.

در قطعه دیگر هنگامی است که شب وصال رومئو و ژولیت به واسطه طلوع آفتاب پایان میرسد. معشوقه که بر جان عاشق نگران و هراسان است پیدایش خورشید را به او نشان می دهد و او را به قرار بر می انگیزند ولی عاشق خود را فریب داده و چراغ آفتاب را چهره ی ماه می خواند که شمع فروزان شب وصال شده است:

۲-۹- پرده سوم- صحنه پنجم

رومئو: نگاه کن عاشق من، آن خطوط اشک آمیز را
که در حاشیه آن ابرهای پراکنده مشرق است می بینی،
شمع فروزان شب به آخر رسیده و روز خندان
بر فراز کوه ابر آلود به انتظار ایستاده است.

نظامی در لیلی و مجنون چکامه ی مفصل دارد در وصف شب و منظره ی کواکب و از گفتن مجنون با دو ستاره زهره و مشتری که در آن سراسر اصطلاحات علم نجوم و اسامی ثوابت و سیارات را ظاهرا در آن علم دستی توانا داشته به کار برده است و آن قطعه یکی از زیباترین منظومات نظامی است که مستقلا در وصف منظره ی طبیعی آسمان در شب تار به نظم آورده:

رخشنده شبی چو روز روشن
ای طالع دولت از تو فیروز

ای طبیعتی لطیف رایان
لطفی کن از آن لطف که داری
زان یار که او دوی جانست
بوئی برسان که وقت آن است
خلق تو عبیر عطر سایان
بگشای در امیدواری

و سپس چون مشتری طالع می شود او مخاطب می سازد و می گوید:
ای مشتریای ستاره‌ی سعد
در من به وفا نظاره کن
ای در همه کار صادق الوعد
ورچات هست چاره کن
و این منظومه به بدیع به آن درجه پر مغز و پر معنی و ابیات آن مشتمل بر دقایق فن آسمان شناسی است که می شود شرحی جداگانه برای آن نوشت. شکسپیر چنین منظومه‌ی مستقلی راجع به شب در رومئو و ژولیت که با شب راز و نیاز می کند و تشبیهی شگفت می آورد و آرزو می کند که چنگال شب پیکر محبوب را ریز ریز کند و هر قطعه از آن را در اختیاری جای دهد تا تمام جهانیان از خداوند روز رو بر تافته و سیمای تیره گون شب را پرستش کنند:
ژولیت: بیا، ای شب مهربان، بیا، ای شب تاریک دوستدار من
رومئو: من را به من ببخش وقتی قرار است بمیرد
او را قطعه قطعه کن و ستاره‌هایی از او بسازد که سرتا سر آسمان را چنان نورانی کند
و دیگر پرستشی نسبت به خورشید خیره کننده روا ندارد
قلم هر دو شاعر در سر عشق که مایه جنبش آدمیان، بلکه سلسله جنبان عالم وجود است وصفی نموده و هر یک تعریفی از این رمز مخفی و از نهانی به زبان شعر سروده و در بیان حقیقت اینگوهر آسمانی بیانی گوهر وار به رشته کشیده اند و چون سخن از آن لطیفه‌ی غیبی در میان است که در بطن دل‌های پاک جای دارد و رنگ دورویی و بیگانگی در آن جای نمی گیرد از این رو کلمات هر دو گوینده شبیه هم هستند و سزاوار است که هر یک نمونه‌ای در اینجا ذکر کنیم تا وحدت روح سخن سرایان شرق و غرب در وادی عشق معلوم و مشاهده شود.

۳- تفاوت‌ها

اکنون به صورت شباهت وحدت کلی که مابین این دو حکایت غم انگیز موجود است اشاره شد جا دارد که موارد اختلاف این دو داستان نیز گفته شود تا معلوم گردد که انسان شرقی و غربی هر چند در منبع احساسات شریک و در مبدا و منته متشابه متفق اند لیکن در فروغ زندگانی و دقایق ذوق و سلیقه با یکدیگر بیگانه و طرز اندیشه ایشان دگرگون است. اشاره نظامی شبیه به ریزه کاری و ظریف سازی یک نقاش و مذهب ((مینیاتور ساز)) است که نقوشی بسیار دقیق که جز به مدد ذره بین پی به لطف و دقت آن نمیتوان برد بر انگیخته و آنرا به مبالغه‌های بسیار و اغراق زیاد در امیخته و اثر خود را موفوق تصور عقل سلیم بوده است. ولی شکسپیر در پرده‌های نقاشی خود دورنمایی از طبیعت ساخته و تمام دقایق و نکاتی که آورده مطابق قوانین و سنت‌های طبیعی و موافق زندگانی روزمره‌ی بشری و در حد تصویب عقل سلیم است و در همان حال جزئیات حوادث را چنان رنگ آمیزی نموده که خواننده را فریفته و مسحور می نماید. در حکایت نظامی سر انجام عاشق به جنون و وحشت منتهی می شود که با موی ژولیده و پریشان جامه‌ی تن را دریده و سر به کوه و بیابان گذاشته است.
روزها در بیابانها و شبها در مغازه‌ها به سر می برد. گاهی با انگشت روی ریگهای نرم ابیات می نویسد و زمانی با دو ستاره سخن می گوید، و عاقبت با مشت‌جانوران از درنده و علفخوار انس می گیرد و با آن طرح دوستی می ریزد. لیکن در حکایت شکسپیر عاشق از طریق متانت و رزانت بیرون نمی رود و تمام امور را از روی فکر و اندیشه انجام می دهد، هر چند وقتی خیر تبعید خود را که مستلزم دوری از معشوقه است می شنود بی تابی و جزع بسیار می کند لیکن و از شام به یمن می رود و چون به خود می آید و خویش را در سرزمین بیگانه می یابد، خبر از نجد می گیرد، و چون می بیند که از فرط شیفتگی، راه را گم کرده است از نجوم و کواکب راهنمایی و هدایت جسته دوباره بر می گردد. نصایح راهب خردمند را به گوش هوش می شنود و به

موجب آن رفتار می کند و آرامش می پذیرد، و عاقبت کار همینکه از مرگ معشوقه آگاه می شود از روی تدبیر و تدبیر فدانی نفس و قربانی جان خویش در پای معشوقه عزم راسخ می کند و این خیال را با نهایت دور اندیشی به موقع عمل می کند و دارو فروش را با لطف بیان و منطق راضی می کند که شربت زهر آلود را به او بفروشد، و هر مانعی را در انجام نیت او مانع می شود از میان بر می دارد.

قیس عامری از فرط جنون در بیابانها سرگردان است، از نجد به شام و از شام به یمن می رود و چون به خود می آید و خویش را در سرزمین بیگانه مییابد، خیر از نجد می گیرد و چون می بیند که از فرط شیفتگی راه را گم کرده است و از نجوم و کواکب راهنمایی می گردد. لیکن رومئو چنین نیست. در ایامی که از دیار و یار خود دور است و به شهر مانتوا تبعید شده پیوسته و منظم با ورنه دارد و از احوال معشوقه همه روزه خبر می گیرد. و هیچگاه جامه از تن و شمشیر از کمر دور نمی کند. مجنون یک سال بعد از مرگ لیلی زنده مانده ولی رومئو طاققت فراق نیاورده و پس از مرگ ژولیت بی درنگ قصد خودکشی در پای ژولیت می کند. عاشق و معشوق در حکایت شرقی با صبر و شکیبایی و سوز و ساز که از خصائص طبایع مردمان مشرق زمین است تحمل آلام و درد می کنند ولی رومئو و ژولیت در حکایت غربی طاققت شکیب نمی آورند و روح پر شور رشته ی صبوری و طاققت آنرا گسیخته و جان خود را با کمال شتاب بر باد می دهند. ژولیت وقتی خبر جدایی محبوب را می شنود اشک از دیده روان می کند ولی فوراً نزد راهب رفته و چاره کار و درمان درد می جوید، اما لیلی که مانند او نیز گریان و نالان است پیوسته خون می خورد و راز بر زبان نمی آورد تا کارش به بیماری می کشد.

مجنون در غم معشوق بیمار می شود و معشوقه نهانی به عیادت او می آید و با یکدیگر سخنهای سوزناک ردو بدل می کنند. ولی ژولیت انقدر زنده نمی ماند که بیماری و دردمندی مبتلا شود. مجنون گاهی با شوهر لیلی سخن می گوید. ولی نامزد ژولیت با رومئو در آویخته و به شمشیر او به هلاکت می رسد. مجنون را پچدر و مادر و دایی و بنی اعمام احاطه کرده و هر یک به زبانی او را نصیحتی می کنند به صبر و شکیب اندرزی می دهند و از لیلی بدگویی کرده و عیبی می گیرند، ولی از حال زار و عشق نهانی رومئو کسی آگاه نیست، این شعله سوزان به دمی وجود او را سوخته و خاکستر هستس او را به باد می دهد. لیلی و مجنون دو عاشق اند که به خیال محبوب خود خوشدل اند، ولی طمع از وصال بریده و با سوز و نا امید ساختن اند، اما رومئو و ژولیت دو یار وفادارند که تا دم واپسین به راه وصال می پویند و چون در این جهان به سعادت دسترسی نمی یابند با کمال شتاب رهسپار دیار دیگر می شوند تا در آن جهان از شربت وصال کام عطش خود راسیراب سازند.

در این دو داستان عشقی که سراسر صحبت از لطایف آثار محبت و دوستی است در دو جا صدای اسلحه به گوش می رسد و غوغای دلبران جانشین فغان عاشقان می گردد و دو پرده از زور آزمایی و جنگجویی را تصویر می کند. منظره جنگ نوفل با قبیله لیلی و میدان جنگ جوانان خاندان کاپولت با مونتاک دو نمایش پهلوانی است در خلال این دو داستان عشقی دیده می شود در اینجا دقت احساس و لطف تعبیر شاعر شرقی بر نویسنده غربی برتر است خون پسر عمو ی او در کوچه شهر ورونا می ریزد، در حالی که مجنون در سپاه نوفل، به حمایت لشکریان قبیله لیلی بر علیه دوستان و هواخواهان خود می جنگد و سلطان عشق به او اجازه نمی دهد که شاهد کشتار افراد طائفه معشوقه باشد و آرام بنشیند. در حکایت شرقی لیلی و مجنون دو عاشق و معشوق اند که در بادیه زندگی می کنند و در دامان طبیعت ساده به سر می برند و مراحل اولیه اجتماع و زندگانی بدوی را می گذرانند. مجنون گاهی آهوپی در دام صیاد دیده و چشمان او که شبیه دیدگان لیلی است عاطفه محبت او را بر انگیخته و لباس و اسب خود را هدیه می کند و آن آهوپی بی گناه را به یاد لیلی آزاد می سازد. زمانی مرغان هوا را مخاطب ساخته و ایشان را پیامبر دردهای نگفته و گله های نهانی خود به درگاه معشوق قرار می دهد، در جایی دیگر با نهر آبی که به دیار معشوقه می رود سخن می گوید و او را رسول خوش سخن خود می خواند روزی پیرزن گدایی را می بیند که به رسم عرب گدایی دیگر را به اسیری در آورده و به گردن طناب افکنده، کشان کشان به در خیمه های قبائل می برد و بر حال آن مرد دلش می سوزد و وی را اخلاص می کند و خود به جای او بند به گردن بسته و به این بهانه به قبیله معشوقه می رود.

اینگونه مظاهر بدوی که از طبیعت ساده و بی آرایش گرفته شده است در سر گذاشته رومئو ژولیت کمتر ملاحظه می شود. در آنجا صحبت از قصر و کاخ های بلند و مهمانی های مجلل و قانون و نظام اجتماعی و محاکمه در کار است اگر هم از ماه و

ستاره و آوای مرغ سحری ذکر شده به واسطه وقایع دیگر است. قیس عامری که موضوع حکایت شرقی است شیرین سخن و بسیار فصیح که ابیات و قصائد او هم در زمان حیات وی معروف آفاق شده و از گوشه و کنار مردمان شعر دوست برای شنیدن غزل های او گرد می آمدند و نسخه سخنان او را گرفته و دست به دست می بردند تا به حدی که هر جا شعری لطیف و سوزناک از زبان عاشق و گله ای از معشوقه شنیده می شود به وی نسبت می دهند. اما رومئو هر چند جوانی است بسیار عاشق پیشه و دارای روح لطیف و شاعر منش لیکن جنبه سلحشوری و جامه جنگجویی دارد و یک نجیب زاده و شوالیه ای شمشیر گذار است.

۴- نتیجه گیری

از همان اول که شکسپیر اثر جاودانه خود «رومئو و ژولیت» را آفرید. جهان غرب پیوسته این سخن را تکرار کرده که ((در جهان غم انگیز تر از این داستان پدید نیامده است شکسپیر نمایشنامه نویسنده نابغه، این داستان را به چنان اوجی می رساند که در میان نسلهای پس از او کسی یافت نشد که بتواند شکل نمایشی تازه ای به آن دهد، اگرچه این اثر همواره مورد توجه موسیقی دانان بوده است و آن را به صورتهای سمفونی، اپرا و حتی باله تنظیم کرده اند. این درست است که دنیای شرق تا قرن نوزدهم هیچ شناختی درباره رومئو و ژولیت نداشته، اما از دیرباز از داستان غم انگیز لیلی و مجنون در ادب خود برخوردار بوده است. شکسپیر از وجود چنین داستانی آگاه نبوده، اما این داستان در طول سالها الهام بخش دهها تن شاعران بزرگ در آفرینش منظومه های خیال انگیز بوده است و هم اکنون نیز در آثار شاعران و نویسندگان، نمایشنامه نویسان و موسیقی دانان ملل مختلف خاور نزدیک انعکاس دارد. بی تردید آوازه لیلی و مجنون در شرق از شهرتی که رومئو و ژولیت در غرب دارند بیشتر است.

نتایجی که از آنچه ذکر شده بدست می آید را می توان به صورت زیر خلاصه کرد:

خط داستانی نمایشنامه های شکسپیر بیشتر یا از منابع خارجی گرفته و ترجمه شده است یا از نمایشنامه های گمشده ی پیشین. در بیشتر منابع در دسترس شکسپیر جای پای ایران می توان دید، مانند نوشته های «اوید»، «چوسر»، «مارلو» و «کاگستون». شکسپیر نیز مانند بسیاری از همزمان های خودش صحنه های خیال انگیزی از ای ان برایشان نقل شده بود را به کار گرفته است مانند صحنه هایی از شاه لیر. در قرون وسطی میسینورهای مذهبی نقش مهمی در انتقال اطلاعات در مورد زندگی مردم عادی ایران و همچنین ارسال گزارش های مفصل از زندگی درباران ایران داشته اند.

بعدها در اروپا دوران الیزابت و علی الخصوص در انگلستان اطلاعات و آگاهی های مردم در مورد ایران بیشتر شد که باید ان را مرهون سیاحتگری سیاحتگرانی چون «آنتونی جنکینسن» و «آنتونی شرلی» دانست که در ایران و همچنین در امپراتوری عثمانی توقفهای طولانی تری داشته اند. خمسه نظامی و به خصوص «لیلی و مجنون» در آسیا بسیار معروف و شناخته شده بودند و تاثیر بسیار مهمی در ادبیات دربارهای ایرانی و عثمانی داشته اند. بسیاری از شعرا با تقلید از کارهای نظامی موجب حضور معنوی او در دربارها بوده اند. بعضی از منتقدین بین «رومئو و ژولیت» و «لیلی و مجنون» مقایسه هایی کرده اند. یکی از منتقدین به جستجوی نکات متشابه پرداخته است حال آنکه دیگران فقط به تحلیل وجوه تفارق بین دو اثر بسنده کرده اند. به دلیل آنکه اولین ترجمه آثار نظامی یک قرن بعد از شکسپیر منتشر شده است این امکان که «رومئو و ژولیت» تقلید مستقیمی از «لیلی و مجنون» باشد مردود می باشد، لکن این نکته که راه های دیگر انتقال ایده اصلی هنوز مورد تقلید و بررسی نگرفته است وجهی است که باید مورد توجه قرار گیرد.

می دانیم که اطلاعات بسیاری از مشرق زمین به اروپا رسیده است ولی تمام آنها به زبان انگلیسی ترجمه نشده است. چنانچه «چیو» در صفحه ۲۳۷ کتابش در این مورد می گوید: این نکته قابل تصور است که اولین افراد انگلیسی که از مشرق بازدید کرده اند به قدری خاطره و لطیفه های تعریف کردنی با خود آورده اند که هرگز امکان چاپ همه آنها موجود نبوده است. از طرفی نشان دهنده ی اهمیت غیر قابل انکار نقش ارتباطات می باشد و از جانبی هم بیان کننده اهمیت راه تجاری ابریشم در انتقال ادبیات مشرق است که هرگز نباید آن را از نظر دور داشت. مکان نمایشنامه شکسپیر خارج از انگلستان است

و زمان آن کاملاً مشخص است و به این دلایل می‌بایست او به مدارکی دسترسی می‌داشته که این مدارک را در اختیارش بگذارند و به او الهام بدهند.

زمانی که منابع شناخته شده‌ی الهام شکسپیر برای نوشتن ((رومئو و ژولیت)) را با ((لیلی و مجنون)) به عنوان منابع احتمالی آن، مقایسه کنیم این مشکل پیش می‌آید که واقعا کدام یک از این منابع بیشتر مورد استفاده قرار گرفته است و این سوال پیش می‌آید که آیا این همه وجه تشابه می‌تواند اتفاقی بوده باشد؟! یا اینکه از اهمیت فوق‌العاده‌ی شعر و نقش موثر آن در جوامع زیر پوشش فرهنگ ایرانی در طی قرون آگاهی داریم بسیار ساده لوحانه است اگر تصور کنیم که هیچکدام از آثار ادبی مشرق زمین قبل و یا حتی همزمان با دوران شکسپیر به او یا انگلستان نرسیده باشند، زیرا این فرض از سویی در تضاد کامل با اطلاعاتی موجود در مورد ارتباط کشورهایمانند ایتالیا، انگلستان و فرانسه که به شهادت تاریخ موفق به برقراری روابط مستقیم با جوامع ایرانی بوده‌اند می‌باشد و از سوی دیگر مردود شمردن اهمیت راه‌برشم برای انتقال اطلاعات تجارتي، اقتصادی، سیاسی، ادبی و اجتماعی است که موجب گسترش تجارت اروپا بوده است.

در کنار این حقایق همچنين می‌دانیم که ترجمه‌های بسیاری از زبان عربی و ترکی به زبانهای لاتین و ایتالیایی - و از لاتین ایتالیایی به انگلیسی، حتی پیش از دوران الیزابت موجود است مانند ترجمه‌های «قرآن» و حتی فرهنگ عربی-لاتین که در انگلیس وجود داشته است. می‌دانیم که آثار نظامی به زبان دیگری ترجمه شده و داستانهایش مورد تقلید قرار گرفته و از این رو در غرب بسیار شناخته شده است. با وجود شباهت‌هایی که بین اثر شکسپیر و اثر نظامی وجود دارد لیکن هنوز این امکان که داستانهای نظامی هم جزوی از منابع الهامی شکسپیر قلمداد شود مورد بررسی قرار نگرفته است. نکات تاریخی بسیاری نشان دهنده ارتباطی است که می‌توان بین اثر نظامی و «رومئو و ژولیت» شکسپیر وجود داشته باشد و به دلیل شباهت‌های بی‌شمار موجود را نمی‌توان ساده لوحانه فقط به اتفاق نسبت داد. چنانچه در بالا نشان داده شده است آثار ادبی ایران در قرون وسطی به اروپا رسیده و برای اروپایان کاملاً شناخته شده بود و مورد تقلید قرار گرفته است و از این رو بسیار احتمال دارد که ویلیام شکسپیر هم یکی از کسانی بوده باشد که آثار نظامی برای نوشتن نمایشنامه «رومئو و ژولیت» الهام گرفته است.

منابع

- ۱- شکسپیر، ویلیام، رومئو و ژولیت، علاء الدین بازارگادی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵، تهران، چاپ سوم.
- ۲- شکسپیر، ویلیام، مکتب، فرنکیس شادمان، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵، تهران، چاپ هفتم
- ۳- استفن، مارتین /فرانکس، فیلیپ، بررسی آثار شکسپیر، ترجمه شراره سادات بشیری، انتشارات مشکات، ۱۳۷۸، تهران، چاپ اول
- ۴- ذوالفقاری، حسن، منظومه‌های عاشقانه ادب فارسی، انتشارات نیما، ۱۳۷۴، تهران، چاپ اول
- ۵- گنجه‌ای، حکیم نظامی، کلیات خمسه، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۴، تهران
- ۶- متینی، جلال، خلاصه‌ی لیلی و مجنون، انتشارات توس، ۱۳۵۶، تهران چاپ دوم
- ۷- حکمت، علی اصغر، پنج حکایت از شکسپیر، انتشارات ایجوکیشن بورد (لاهور) ۱۹۵۶، پاکستان
- ۸- فروزان، فرناز، شیخ اغواگر شکسپیر، انتشارات یزدانی، ۱۳۸۴، تهران، چاپ اول
- ۹- استوارت فلیپا، زندگینامه ویلیام شکسپیر، خسرو شایسته، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۰، تهران، چاپ اول
- ۱۰- هریسون، جیجی، آشنایی با شکسپیر، دکتر منوچهر امیری، انتشارات سروش، ۱۳۶۷، تهران چاپ اول
- ۱۱- آیتی، عبدالحمید، گزیده خسرو و شیرین، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳، تهران، چاپ سوم